

در این شماره:

سه‌م کردستان از توسعه...
داریو فو نمایشنامه نویسنده
دانشجویان متحد شوید!
پرزهای معلق در هوا
چیان چین رهبر کمونیست جسور

آتش • شماره ۶۰ • آبان ۱۳۹۵
email: atash1917@gmail.com

آتش

دربارهٔ مناظره‌ی کاندیداهای

ریاست جمهوری آمریکا

روزنامه

THEY HAVE NO ANSWERS—
BUT THE REVOLUTION DOES

We Need to
OVERTHROW,
Not Vote For,
This System!

www.revcom.us

آن‌ها پاسخی ندارند— اما انقلاب دارد!

ما نیاز داریم که سیستم را سرنگون کنیم نه این‌که به آن رای دهیم!

نوبین استوار بوده و بر این اساس میلیون‌ها مردم را برای سرنگونی دولت‌های ارتجاعی و سازماندهی نظامی از نوع دیگر، رهبری کنند.

این گرایش ایدئولوژیک در میان طبقات گوناگون رایج است، اما بیش از همه طبقات میانی جامعه، آنانی که چیزی برای حفظ کردن و محاسبه کردن دارند، بیان و نمایندگی می‌کنند. اما معنایش این نیست که توده‌هایی که چیزی برای از دست دادن ندارند، از این قاعده و تفکر بری‌اند و خودکار صحیح و علمی فکر کرده و علل زیربنایی و پیچیده‌ی رنج‌های ناشی از این سیستم را درک می‌کنند و پی «بد و بدتر» روان نمی‌شوند. همان‌طور که مارکس گفت: در جوامع مبتنی بر طبقات اجتماعی، ایده‌های غالب در هر دوره‌ی تاریخی، همان ایده‌های طبقه حاکم است.

در کارزارهای انتخاباتی آمریکا می‌بینیم که چگونه نمایندگان دو حزب بزرگ امپریالیستی با جد و جهد تلاش می‌کنند تا احساسات و تمایلات خوب و بد توده‌ها را به مجاری مورد نظرشان کشیده و از آنان برای رای دادن به خود و پذیرفتن منطق سیستم امپریالیستی و

عنوان اصلی آن‌ها شده است، مصاحبه کنندگانی از میان مردم عادی می‌بینیم که بر اساس این‌که آیا در صورت انتخاب هر یک از این دو کاندیداهای امکان سفر و دیدار اقوام شان سهل تر شده یا دشوارتر، وضع کار و درآمد‌ها چطور خواهد شد، تصمیم گیری می‌کنند و آگاه نیستند که آخر این چه نظامی است که اولیه‌ترین خواسته‌های انسانی را از مردم گرفته و مانند گروگان با آنان رفتار می‌کند.

گرایش ایدئولوژیک انتخاب از میان «بد و بدتر»، «چنان‌شومول» است و پایه‌ی مادی دارد. پایه در اوضاع اقتصادی، فقر و بی‌دورنمایی و بیکاری گسترش‌یافته اکثریت توده‌ها در سراسر جهان و سیستم سرمایه‌داری جهانی و منطق و کارکرد آن دارد. پایه در فقدان دولت‌های سوسیالیستی و انقلابی که مانند قطب جاذبه‌ای قدرتمند، راه دیگری را به عینه به مردم نشان دهد و افکار را حول رهایی از چارچوبه‌های نظام موجود شکل دهد. وجود چین سوسیالیستی در دهه‌های ۵۰ تا میانه‌ی ۷۰ میلادی و شوروی سوسیالیستی در دهه‌های ۲۰ تا میانه‌ی ۵۰ میلادی، چنین کارکردی داشت. این امر هم‌چنین پایه در کوچک و ضعیف بودن احزاب کمونیست دارد که بر روی خط و سیاست کمونیسم

ستیزی، فقر و بی حقوقی اکثریت مردم و... قوانین آنست.

در عین حال مردم در ایران به تجربه دیده‌اند که صرفاً سیاست‌های داخلی نیست که باید محاسبه شود. بلکه روندهای بین‌المللی (به‌ویژه اگر پای بزرگ‌ترین قدرت سرمایه داری امپریالیستی یعنی آمریکا در میان باشد)، نقشی مهم‌تر دارد و سیاست‌های داخلی هم اغلب توسط آن قالب‌بندی می‌شود. به‌همین دلیل مثلاً این سوال را جلو می‌گذارند که جنگ

در سوریه به کجا برسد «بهایی مسکن پائین می‌آید؟»، این محاسبات هرچند با دلسوزی‌های نسبت به وضعیت توده‌های مردم در سوریه همراه است، اما سریعاً به «وضعیت من، تأثیراتش روی ما» گذر کرده و دلسوزی و یا خشم از جنایاتی که امپریالیست‌ها و نیروهای بنیادگرای دینی و جمهوری اسلامی در سوریه مرتکب می‌شوند و فکر کردن به این‌که در مقابل این اعمال ضدانسانی چه باید کرد، کمرنگ می‌شود. یا به بمباران‌های وحشیانه‌ی شهر حلب از نقطه نظر تأثیراتش بر روی بهره‌هایی بانکی‌شان (هرچند اغلب ناچیز است) نگاه می‌کنند. از این جهت جای شگفتی نیست که تعداد زیادی با دقت و موشکافانه مناظره‌های دو کاندید ریاست جمهوری در آمریکا را دنبال کردند چون فکر می‌کنند این انتخابات و نتیجه‌ی اش می‌تواند در رابطه‌ی میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا تأثیراتی داشته و «وضع ما بهتر یا بدتر شود». مثلاً یک سوالی که این روزها به گوش می‌رسد این است: «کلینتون یا ترامپ، کدام انتخاب شوند قیمت دلار پائین خواهد آمد؟». در نظامی که بنیادش تولید کالایی است و کسب سود به هر قیمتی قانون اول آنست، سیاست و ایدئولوژی هم به کالا تبدیل شده و بر اساس آن سنجیده و محاسبه می‌شود. درون خود جامعه‌ی آمریکا هم همین نگاه در بین بخش بزرگی از مردم وجود دارد. در رسانه‌ها (که امروز انتخابات آمریکا

سه مناظره‌ی میان دو کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا (هیلاری کلینتون و دونالد ترامپ) ساعت ۴ و نیم صبح به وقت ایران از شبکه تلویزیونی بی بی سی به‌طور زنده و با ترجمه‌ی فارسی، پخش شد. افراد زیادی بیدار نشستند تا این مناظره‌ها را ببینند و بسیاری هم برنامه را ضبط کرده تا بعد آن‌را نگاه کنند. صبح روز بعد تعجب‌انگیز بود که این همه آدم از روشنفکر تا مردم عادی این مناظره‌ها را دنبال کرده و در موردش ابراز نظر می‌کنند.

مردم در ایران و سایر نقاط جهان، اخبار و سیاست‌های بین‌المللی و داخلی را با دلایل و انگیزه‌های متفاوت، دنبال می‌کنند. این تفاوت ربط مستقیم دارد به چگونه نگاه کردن به جهان، جایگاه و رابطه میان طبقات و تفکرات گوناگون با مناسبات سیاسی اجتماعی اقتصادی و نتیجتاً اخلاقی و ایدئولوژیک حاکم. مثلاً کمونیست‌ها و انسان‌های آگاه و مترقی، عرصه‌ی سیاست و رخدادهای داخلی و جهانی را برای فهمیدن روندهای جاری دنبال و تحلیل می‌کنند زیرا بر همین صحنه است که باید نقشه و راه کمونیستی برای رهایی از مناسبات ستمگرانه را درست‌تر ترسیم کرده و عمل کنند.

اما بسیاری از مردم (به‌خصوص آن بخش‌هایی که سمت‌گیری سیاسی معینی ندارند)، اغلب با این انگیزه و ایدئولوژی که در این میان «موقعیت من چه می‌شود»، پیگیر اخبار و سیاست‌ها می‌شوند. مثلاً محاسبه می‌کنند که در کشمکش میان جناح‌های جمهوری اسلامی، اطلاع‌طلبان یا اصول‌گرایان پیروز شوند کدام برای موقعیت آن‌ها مفیدتر است. هرچند که بارها اثبات شده که هیچ‌یکدام مفید برای مردم نیستند. چون همه‌شان محصول نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی‌اند و آن‌را نمایندگی می‌کنند و هر کسی در راس دستگاه حکومتی این نظام بنشیند باید طبق منطق و پویای این سیستم عمل کند که استثمار و ستم و تبعیض و زن

ادامه در صفحه بعد

مشروعیت دادن به آن (به جای مخالفت با سیستم و جنایت‌هایش)، تأییدیه بگیرند و بدین وسیله در واقع مردم را همدست جنایت‌هایشان بکنند. از طرف دیگر توده‌های وسیع مردم را می‌بینیم که با جد و جهد تلاش می‌کنند به زیر بال و پر یکی از دو نماینده‌ی سیستمی بروند که باعث و بانی همه بلاهایی است که بر سر آنان و توده‌ها در چهار گوشه‌ی جهان، آمده است. همان وضعیتی که در دوره‌های انتخاباتی در ایران شاهدش هستیم. همان استدلالات و همان جد و جهد‌ها. آیا این استدلالات آشنا نیست؟ «خب! بله. کلینتون کسی نیست که من می‌خواهم. او هم بد است. اما بالاخره در مقابل ترامپ شیطان کوچکتر است»، شبیه: «من از موسوی و کروبی دل خوشی ندارم. اما از احمدی نژاد که بهترند». یا: «رالیست باشیم. دو انتخاب بیشتر نداریم. یا کلینتون یا ترامپ. بنابراین اگر به کلینتون رای ندهی کمک کرده‌ای که ترامپ رای بیاورد». شبیه: «اگر به روحانی رای ندهی، جلیلی رای می‌آورد. انتخاب کن!». تا ببینیم در انتخابات ۷ ماه دیگر در ایران، کی در مقابل کی «بد و بدتر» است که چندی است بحث‌هایش داغ شده است.

رفیق آواکیان در نقد چنین تفکری می‌گوید کل موضوع به این بحث تقلیل پیدا می‌کند که: «مادامی که شما منطق و «انتخاب‌های» دیکته شده توسط این

سیستم را پذیرفته اید، شما مجبورید منطق و «انتخاب‌های» دیکته شده توسط این سیستم را بپذیرید» [تفکری مرگبار]. آیا این واقعیت که این سیستم، شخصی مانند ترامپ را در راس یکی از دو حزب عمده به عنوان کاندید «مشروع» تولید کرده است، به طور کاملاً قدرتمندی غیرمشروع بودن کل این سیستم را نشان نمی‌دهد؟ این واقعیت که کلینتون و دمکرات‌ها تنها مخالفت‌شان با ترامپ در این است که آن‌ها نمایندگان بهتر همین سیستم اند و قادرند بهتر برای جنایت‌های این سیستم کار کنند، آیا به طور قدرتمندی نیاز فوری برای گسست از منطق و فرضیات این سیستم و به‌پاخیزی علیه آن و کسانی که نماینده‌اش هستند، از جمله کلینتون و ترامپ، را نشان نمی‌دهد» (۱)

مناظره های کلینتون و ترامپ از جهت دیگری هم به شدت مورد توجه مردم قرار گرفت و تا حدی این تصویر غلط و واژگونه که گویی غرب و به‌ویژه آمریکا جوامعی با سطح بالای تمدن اند و سیاست‌مدارانش دارای اخلاق و ادب و... را برهم ریخت. انحطاط، اخلاقیات فاسد و ضد زن، دروغ‌گویی‌های طرفین، جنگ افروزی‌های جنایت‌کارانه، به راه انداختن جنگ‌های نیابتی و به خاک و خون کشاندن خاورمیانه، القاتل‌بازی‌ها، دزدی‌ها، فرارهای مالیاتی، مواضع فاشیستی در قبال مهاجرین و توده‌های سیاه و لاتین، سوءاستفاده از موقعیت‌ها برای منافع

شدیدا شخصی، لومپنیسم و امثالهم حتا برای آنانی که پیرو سیاست «بد و بدتر» اند حیرت‌آور و قابل تأمل بود. این دو کاندیدا بخشی از منجلابی که نمایندگی می‌کنند و ماهیت نظامی که محصولش هستند را به‌صحنه آوردند. بیننده احساس می‌کرد که مردم آگاه‌تر می‌گفتند «فرق نگاه این‌ها با نگاه جمهوری اسلامی به زنان و یامهاجرین افغانستانی در چیست؟»

در جریان این مناظره‌ها و افشاگری‌های طرفین از یکدیگر، مطبوعات و کانال‌های خبری ایران پر شد از اظهار نظر در این زمینه. ترامپ را نقد می‌کردند که «به زنان اهانت کرده و حرمت نگه نداشته است». گویی خودشان بهتر از او هستند. بله. ترامپ یک فاشیست پول پرست ضد زن است. به قول بیانیه‌ی حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آرسی پی): «ترامپ نماینده‌ی کاملی است از ارزش‌های اجتماعی که این امپراتوری تجسم آن است. نه تنها مواضع سیاسی او، کل شیوه‌ی زندگی‌اش، قلدری‌اش، هرزگی‌اش، ...نگاه‌های چندش‌انگیزش به زنان...او تجسم استثمار و غارتی است که سرمایه داری و ذهنیت «اول خودم» اشاعه می‌دهد...».

اما مگر سردمداران نظام جمهوری اسلامی به جز اینند؟ ایدئولوژی اسلامی که به آن می‌بالند، همین نگاه و رویکرد «ترامپی» را به زنان دارد. «کتاب آسمانی» شان زن را کشتزار مرد می‌خواند؛

کتک زدن زن توسط شوهر را اگر هر لحظه و هر جا حاضر به هم‌خوابی نشود، مجاز می‌داند. زن را در برابر مرد پست و فرودست خوانده و موجودی برای لذت رسانی به مرد می‌داند. در واقع زن را «انسان» نمی‌داند. تفاوتی میان «زن خواهی» ترامپ با ۴ همسری اسلامی و بینهایت صیغه در مذهب شیعه، وجود ندارد.

جمهوری اسلامی و هیچیک از سردمدارانش مطلقاً در موقعیت افشاگری از ترامپ قرار ندارند.

یک جنبه‌ی مثبت این مناظره‌ها و این که مردم نسبتاً زیادی آن‌ها را دیدند اینست که مقدار قابل توجهی از سیاست، تضادها و رقابت‌های درون ارتجاع، مسائل مربوط به زنان، اخلاقیات، توده‌های فقیر و مهاجرین، جنگ‌های امپریالیستی و غیره را موضوع بحث و فکر کرده است. فرصت مساعدی است که ما کمونیست‌ها درگیر این بحث‌ها شده و بر پایه‌ی تفکری علمی و کمونیسم نوین، درک‌ها را ارتقا داده، به توده‌ها در فهم صحیح‌تر این اوضاع در جهت سازماندهی انقلاب، یاری برسانیم. ■

«آتش»

۱ - مقاله‌ی «منطق مرگبار شیطان کوچک‌تر. باب آوکیان درباره‌ی ترامپ، کلینتون، «شیطان کوچک‌تر» و انقلاب». نشریه‌ی انقلاب - ۱ آگوست ۲۰۱۶

صحنه ای از تعزیه

جماعت حلقه زده اند؛ منتظر. آن وسط شمر است با رخت قرمز و پیرمردی مفلوک که به نظر تریاکی می‌آید و احتمالاً قرار است حمله باشد. یعنی همان بدذاتی که در عصر عاشورا خیمه‌ی حسینی‌ها را به آتش کشید. طفلان مسلم با لباس سفید و شال سبز روی زمین دراز کشیده اند. دو سه علم سرخ و سیاه اینجا و آنجا سرافکنده برپاست. و مردی گردن کلفت که چهره اش بیشتر به پهلوانان معرکه گیر میماند با بلندگوی دستی میدان دار است. پشت همهٔ اینها، طبل‌ها و سنج را چیده اند و طبالی که نشسته و دارد چرت میزند. این صحنه ای از تعزیهٔ امسال است.

تعزیه که خیلی از اهل تئاتر آن را یکی از نمونه های نمایش خیابانی با تکنیک فاصله گذاری میدانند. جای برتولت برشت خالی که این فاصله گذاری را در میدانهای رژیم اسلامی ببیند و حال کند. معرکه گیر فرمان حرکت میدهد. حرمهٔ مفلوک میخواهد نعره بزند اما صدایش در نمی‌آید. چیزی زیر لب میگوید و شمشیر به دست دور سر

گیر میاندازند. مراسم با آتش زدن خیمه توسط حرمه که صورتش را پوشانده تمام میشود. تماشای ها حمله میبرند تا تکه هایی از پارچه سوخته شده را به نیت تبرک دریافت کنند. حرمه صورتش را باز نمیکند. چون وحشت دارد فردا در خیابان توسط جماعت شناسایی شود و کتک خورد!

پشت قصهٔ این تعزیه، وضعیت حاکم بر ایران اسلامی نهفته است: تراژدی جهل و استیصال و سرگشتگی. نظامی با رنگ و لعاب ایدئولوژی مخدر مذهبی که میخواهد جیتان را خالی کند. صحنه گردانهایی که به ریش بازیگران میخندند. رختها و علامتهای قرون وسطایی که با آلات مدرن ترکیب شده اند. بلندگوی دستی نمادی از رسانهٔ رسمی است که هم مغز عوام را میخورد، احساساتشان را به بازی میگیرد و به سبک شبکه های تلویزیونی پولی در کشورهای غربی سر بزننگاه به شما یاد آوری میکند که مهلت آبونمانتان تمام شده و برای تماشای ادامهٔ سریال ها باید هزینه اش را بپردازید.

تأثیری که همهٔ اینها در فرهنگ و رونمای مذهبی مسلط بر جامعه گذاشته محکم کردن باورهای خرافی مردم و اتکای آنان به اسطوره های دروغین برای حل

مشکلات ریز و درشتشان در زندگی است. در دوره های خیزش و تلاطم اجتماعی و سیاسی که از اواخر دوران قاجار فرا رسید این نمادها و باورهای مذهبی به کمک دستگاه روحانیت شیعه آمد تا برای خود پایه ها و اهرمهایی فراهم کنند و موقعیت سیاسی بهتری به دست آورند. این مساله به ویژه از واقعهٔ پانزده خرداد ۱۳۴۲ و سر بلند کردن خمینی و پیروانش به عنوان یک قطب سیاسی - مذهبی اوج گرفت و در جریان انقلاب ۵۷ و تحولات پس از آن به جزء لاینفکی از بمباران ایدئولوژیک فکری حکومت اسلامی تبدیل شد. زمانی که خمینی تأکید کرد «این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته» خوب میدانست که چه اهرمی را در اختیار گرفته است. ■

«آتش»

آتش

سهم کردستان از توسعه



کولبر و جاده های مرگ

وضعیت بسیار خراب اقتصادی به خصوص در کشاورزی باعث شده که تعداد زیادی از مردم ساکن مناطق مرزی به کار طاقت فرسای کولبری روی بیاورند و مرتباً با شلیک نیروهای نظامی کشته می‌شوند. در آخرین مورد در روزهای ۲۲ و ۲۳ مهر دو کولبر زحمتکش به نام‌های حسن امینی که تنها ۲۰ سال سن داشت و احمد نظری که برای تامین مایحتاج زندگی به این شغل خطرناک روی آورده بودند توسط نیروهای نظامی به قتل رسیدند. این خود جلوه ای از ستم ملی بر مردم کردستان است که در شعار اصلی اعتراضات اخیر در میوان جلوه گر شد.

اعتراضات اخیر در میوان بسیار خوب بود. این اعتراضات به نوعی ادامه‌ی اعتراض به آلودگی هوا با اعلام یک روز در هفته ممنوعیت تردد خودروها و بیرون آمدن مردم با دوچرخه بود که خود باعث اعتراض به ممنوعیت دوچرخه سواری زنان و فتوای حرام بودن آن توسط خامنه ای منجر شد. اعتراضات علیه آلودگی محیط زیست و تصادفات جاده‌ای بایستی البته از چارچوب مطالبات روزمره فراتر برود و کل روابط سرمایه داری حاکم که علت اللل همه‌ی مشکلات اجتماعی از آلودگی محیط زیست گرفته تا ستم بر زنان و ستم ملی و بیکاری و فقر و نابرابری و رشد بادنکی و بی رویه شهرها و نابودی کشاورزی و... است را نشانه بگیرد. اعتراضات بایستی متوجه سرنگون کردن هرچه سریع‌تر جمهوری اسلامی و سیستمی که نمایندگی می‌کند باشد. گرایش رفرمیستی وانمود می‌کند که تحت همین سیستم می‌توان دست به اصلاحات اجتماعی به نفع مردم زد. اما چنین چیزی فقط خواب و خیال است.

راه پایان دادن به مشکلات اجتماعی دست زدن به انقلاب قهری و سرنگون کردن سیستم سرمایه داری جهانی است. برای این کار وظیفه‌ی کمونیست‌ها فراهم ساختن شرایط آن سرنگونی است. در درجه‌ی اول در ایران بایستی حزب کمونیست م ل م را تقویت کرده و بر اساس یک استراتژی انقلابی سیستم حاکم که ارگان سرکوب طبقاتی است را از میان برداشت و در مسیر ساختن جامعه‌ی نوین سوسیالیستی که تامین نیازهای اکثریت توده‌های ستمدیده در اولویت قرار دارد، گام برداشت. ■

کاوه اردلان

مورد وعده‌های حکومتی داشت که در آن "مسئولین" بار دیگر وعده‌هایشان را تکرار کردند. از آن جمله به طرح احداث زیرساخت برای قطار تهران-همدان-سندج اشاره کردند و گفتند که این طرح به این زودی‌ها پایان نخواهد یافت و درصد کمی از ریل قطار همدان-سندج احداث شده. روشن است که بار دیگر مردم کردستان بایستی منتظر بمانند. هول و هراس حکومتیان از این که مبادا سلطه‌ی نظامی‌شان بر کردستان در آینده تضعیف شود، بر بی رغبتی آنان در اجرایی کردن وعده‌هایشان افزوده است. هر بار که مردم کردستان برای اعتراض به امری اجتماعی - سیاسی و یا اقتصادی به خیابان‌ها می‌آیند مقامات محلی تهدید می‌کنند که این اعتراضات باعث می‌شود که حکومت برنامه‌هایش را برای کردستان اجرایی نکند. مثلاً چندین پیش که مردم مهاباد در اعتراض به کشته شدن مشکوک فریناز خسروانی کارمند یک هتل اعتراضاتی را به پیش بردند، این تهدیدات بسیار شنیده می‌شد.

تردد و رفت و آمد بالای ماشین‌ها در جاده‌های اکثریت شهرها و شهرک‌های ایران صورت می‌گیرد و مشکلات محیط زیستی مانند آلودگی هوا و همچنین تصادفات جاده‌ای فقط مربوط به کردستان نیست، ولی از آن جا که اختصاص بودجه‌های عمرانی عمدتاً تمرکزش به استان مرکزی است، وضعیت در استان‌های دور از مرکز به خصوص در استان‌های نزدیک به مرز مانند کردستان بدتر است و حکومت ده‌ها برابر بودجه عمرانی و توسعه صنعتی را به استان مرکزی و برخی دیگر استان‌ها مانند اصفهان یا یزد و یا اراک اختصاص می‌دهد تا به کردستان، یا کرمانشاه و لرستان و بلوچستان.

نداشتن مجوز برگزاری روز ۱۵ مهر بار دیگر تجمع اعتراضی برگزار شد و مردم خواستار رسیدگی به این وضعیت اسفناک شدند. طی سال‌های اخیر تردد جاده ای در جاده سندج- میوان و همچنین جاده میوان به مرز باشماق به شدت افزایش یافته است. علت این امر افزایش تجارت کالایی میان ایران و کردستان عراق است و هر روزه کالاهای گوناگون صنعتی و همچنین مواد غذایی بسیار زیادی از طریق این جاده به کردستان عراق صادر می‌شود. این امر با توجه به حاکمیت نیروهای نظامی، سودهای کلانی نصیب ماموران حکومتی می‌کند. تردد کامیون‌های سنگین حمل بار و همچنین ماشین‌های سنگین نظامی، باعث فرسودگی سریع‌تر جاده‌ها می‌شود. از آنجا که قبیله‌ی ماموران حکومتی کسب سود و درآمد است تا آن درجه به وضعیت ایمنی جاده‌ها رسیدگی می‌کنند که اموراتشان بگذرد. در این میان شونیسیم هم عمل می‌کند بیشتر نظامیان شاغل در تامین «امنیت جاده» و کنترل تردد و به اصطلاح جلوگیری از قاچاق عمدتاً بدنبال کسب سود هستند و وضعیت معیشت و رفاه مردم بومی کرد اهمیت برایشان ندارد. مقامات حکومتی بیش از دو دهه است که در مورد بهبود وضعیت جاده‌ها در کردستان به خصوص جاده همدان-سندج و همچنین جاده سندج- میوان و سندج-بانه که یکی از مراکز تجارت مرزی به شمار می‌آید وعده و وعید داده اند اما در عمل تنها بخشی کوچک از وعده‌هایشان را اجرایی کرده اند.

هم زمان با این اعتراضات، کانال تلویزیون دولتی کردی که مرکزش در سندج است چندین برنامه مفصل در

این شعار محوری اجتماع اعتراضی گروهی از مردم شهر میوان بود که در اعتراض به ناامنی جاده‌ها در روزهای ۱۳ تا ۱۵ مهر دست به حرکتی مهم و اجتماعی زدند. جاده‌ی سندج- میوان به‌خاطر غیر استاندارد بودن یعنی باریک بودن و داشتن بیش از هشت پیچ خطرناک هر روزه باعث کشته شدن تعدادی از مردم می‌شود. اخیراً واژگون شدن چند تانکر سوخت در ورودی شهر میوان، به فاجعه کشته شدن مردم اضافه کرده بود. فعالین شهر ابتدا با جمع آوری بیش از هشت هزار امضاء علیه وضعیت جاده ها و لزوم احداث جاده‌ی کمربندی که از شهر دور باشد و علیه وعده‌های توخالی حکومت اعتراض کردند. آن‌ها بیانیه‌ای صادر کردند که در بخشی از آن آمده بود:

«سالانه صدها نفر در این جاده ها جان خود را از دست می‌دهند و باعث معلولیت صدها نفر نیز می شود که بایستی تا هنگام مرگ درد را به جان بخرند. هم چنین زبان‌های جانی که در نتیجه‌ی نبود امکانات پزشکی مناسب در هنگام انتقال زخمی‌شدگان به بیمارستان به وجود می‌آید هم بخشی از همین عوارض جاده‌های نامناسب است. از سوی دیگر می‌دانیم زبان اقتصادی که متوجه وسائل حمل و نقل مردم می‌شود، و خطراتی که این جاده متوجه توریست‌ها می‌کند کم نیست. علاوه بر این موارد، درد و رنجی که خانوادگی قربانیان و خسارت دیدگان از این مسائل تحمل می‌کنند را باید به عوارض نامساعد بودن این جاده ها اضافه کرد».

روز ۱۳ مهر صدها تن از مردم دست به اعتراض زدند و تعداد زیادی از مغازه‌ها نیز در همبستگی به مدت چندین ساعت دست از کار کشیدند. علیرغم تهدیدات حکومتی در مورد

داریو فو نمایش نامه نویسی دوست و همراه توده‌های ستمدیده



۱۳ اکتبر (۲۴ مهر) «داریو فو» چهره‌ی محبوب و مشهور ادبیات و هنر ایتالیا درگذشت. «داریو فو» نویسنده، طنز پرداز، کارگران تئاتر، طراح صحنه و یک کنش‌گر انسان دوست و چپ بود. آثار او به بیش از ۳۰ زبان ترجمه شده است. او در عین حال یک بازیگر تئاتر بود. یک منتقد سرسخت مناسبات سیاسی و اجتماعی حاکم بر جهان که دولت‌های ارتجاعی را به نقد و طنزی گزنده می‌گرفت. بارها تهدید به مرگ شد، مورد حمله فیزیکی قرار گرفت و «فرانکا رانه» همراه و رفیق همیشگی اش، که او نیز یک طنزپرداز ادبی و تئاتر بود، ربوده شد و مورد شکنجه قرار گرفت و به او تجاوز شد. بعداً معلوم شد که ربایندگان از دستگاه پلیس بوده اند. «فرانکا رانه» در دهه‌ی ۷۰ میلادی که سرکوب نیروهای چپ در ایتالیا اوج گرفته بود عضو فعال «نجات رزمندگی سرخ» برای حمایت از زندانیان سیاسی بود. آثار «داریو فو» به‌خاطر اعتراض و فشار واتیکان به مدت ۱۵ سال از تلویزیون پخش نشد و در برخی کشورهای دیگر نیز ممنوع شده بود. از جمله در هفته‌های اخیر دولت اردوغان آثار او را به همراه آثار چخوف و برشت و شکسپیر در ترکیه ممنوع کرد. «داریو فو» در این رابطه گفت: «اگر ثابت شود کل بحران ترکیه تأثیر من بوده، به‌خصوص که من تنها نویسنده زنده در میان این غول‌ها هستم، این را نوبل دومی برای خودم می‌دانم!». او در سال ۱۹۹۷ جایزه‌ی نوبل ادبیات را بُرد که با توفانی از خشم و اعتراض واتیکان همراه بود. به‌رغم فشار و تهدیدات و توطئه‌های پلیسی، قدرت و نفوذ اجتماعی «داریو فو» هر روز گسترش می‌یافت و فشار کلیسا و پلیس نتوانست مانع نشر وسیع آثار او شود. او در قلب مردم معمولی جای ویژه‌ای داشت و از محبوبیتی وسیع برخوردار بود. مردم را می‌خنداند و هم‌زمان به تعمق و تفکر و حرکت وا می‌داشت.

از ویژگی‌های نمایشنامه‌های «داریو فو» مضمون سیاسی و اجتماعی آن است که همواره دو جزء جدا ناشدنی در آثار این نویسنده هستند و او بر این مهم که نمایش نگاهی جدلی به سیاست‌ها دارد، نه اینکه به خودی خود سیاست باشد، تأکید داشت. به گفته او، این که هنر را در برابر سیاست، فلسفه، ایدئولوژی و غیره قرار دهیم، خطرناک است، همان قدر که اگر هنر را بی‌طرف و رها شده از چیزهای دیگر تصور کنیم؛ خالص و آلوده نشده. هنر با چیزهای دیگر آمیخته شده است. اصلاً هنر خالص نمی‌تواند وجود داشته باشد، چون هنر باید ارتباطی قوی با عوامل زندگی داشته باشد. به گفته او لایه‌های هنری هستند که مسایل سیاسی و اجتماعی را سبک سنگین می‌کنند و به سرگرمی ختم می‌شوند.

نگاه طنز «داریو فو» که به فرهنگ و زبان مردم جامعه‌اش آمیخته، با دو شیوه کمدی فارس و دل آرت تله‌فیک می‌شود و این یکی از عمده دلایل موفقیت این نویسنده است و همین هم موجب شد تا نمایشنامه‌هایش را در بازارهای تهر بار، میدان‌های ورزشی نزدیک کارخانه‌ها و مناطق محروم به اجرا در آورد و گاه از میان مخاطبان همین مکان‌ها بازیگران آثارش را پیدا کند.

همه کارهای او مبتنی بر همین بازآفرینی فرهنگ مردمی است. او با گرت برداری شخصیت‌های برخی از آثار کمدی کلاسیک رومی و یونان، شخصیت‌هایی مشابه آنان و البته نوین خلق می‌کند.

دیدگاه‌های صریح سیاسی «داریو فو» در نقد نهادهای قدرت جهان، گاه بر فعالیت‌های دیگر و زندگی شخصی تأثیر گذاشت و علاوه بر اخراج از برنامه تلویزیونی‌اش، موجب ممانعت در اخذ مجوز فعالیت یا ویزای سفر به برخی کشورها

برایش شد. زیرا آثار او عمدتاً در مورد تبهکاران سازمان دهی شده، فساد سیاسی، نظرات کلیسای کاتولیک، جنگ‌های خانمان سوز دنیا و حتی نا آرامی‌های خاورمیانه است. به طوری که در یکی از نمایش‌هایش در مورد جنگ ویتنام و ترور کندی صحبت کرده و به همین دلیل دولت آمریکا تا سال‌ها به او ویزای ورود نمی‌داد.

از مشهورترین نمایش‌نامه‌های او «مرگ تصادفی یک آنارشیست» است که به زبان فارسی نیز ترجمه شده است. این نمایش‌نامه برگرفته از ماجرای واقعی به قتل رسیدن یک مبارز آنارشیست به نام «جوزپه پینلی» در جریان بازجویی پلیس در سال ۱۹۶۹ در شهر میلان است.

او با طنز خاص خود، نهادهای قدرت و روابط پیچیده سیاسی آن‌ها و فساد اداری درون سازمانی شان را به چالش می‌کشد. با برپایی مبارزات کارگری و دانشجویی در سال‌های پایانی دهه ۶۰ قرن بیستم، «داریو فو» تصمیم می‌گیرد در فضای غیر سالن تئاتر، میان مردم، تئاتر اجرا کند. بنابراین گروهی تحت عنوان «موسسه صحنه نو» را با حضور خود کارگران و مردم تشکیل می‌دهد و نوع دیگری از تئاتر با عنوان خانه‌های مردم که بازی‌هایشان همگی جنبه مردمی داشت برپا کرد و در همین سال‌ها، به تدریج دامنه «نوشته‌های سیاسی» انتقادی فو، سراسر ایتالیا را فرا گرفت. از میان آثار این دوره می‌توان «راز مسخره» و «کارگر ۳۰۰ کلمه می‌شناسد، صاحب کار هزارتا، به همین خاطر هم او کارفرماست» را نام برد. نمایشنامه‌ی اخیر، یک کمدی سیاسی، انتقادی اجتماعی و ضد اشرافی و اشرافی‌گری بود که مثل یک بمب ترکید و ایتالیا را لرزاند.

در دهه‌ی ۷۰ میلادی به‌دلیل اختلاف نظرهای سیاسی و ایدئولوژیک درون این گروه و در مقابل رویزونیسم، «داریو فو» گروه دیگری تحت عنوان چپ انقلابی تأسیس کرد و عنوان آن را گروه تئاترهای مشترک گذاشت. آن‌ها با چنین انتخابی وارد یک جبهه سیاسی، فرهنگی شدند تا بتوانند با عمیق‌تر شدن در فرهنگ مردمی بیشتر علیه دیدگاه‌های منحن بورژوازی مبارزه کنند. «جنگ مردم در شیلی»، «حساب پرداخت نمی‌شه»، «فانفانی سارق» و «درباره زنان حرف بزنیم» از جمله آثار داریو فو در این دوره است.

در سال ۱۹۷۵ «داریو فو» به کشور چین که در آن دوره سوسیالیستی بود سفر کرد و چنین ارزیابی داد: «در جامعه‌ی ما، انسان یک شیئی است، یک کالا... در جامعه‌ی ما، فاصله‌ی آشکاری بین مقولاتی نظیر خیر و شر و اخلاقیات با روابط تولیدی وجود دارد. اما در چین، برخلاف این‌جا، خوردن و نوشیدن و پوشیدن و اصول اخلاقی همگی جزئی از یک کلیت‌اند. مفهومی عمیق از زندگی، همه‌ی این مقولات را در بر گرفته است. در چین با انسانی نوین روبروئیم چرا که فلسفه‌ی نوین حاکم است».

«داریو فو» و «فرانکا رانه»، دوستدار و همراه کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور که علیه رژیم ستمگر شاه و امپریالیسم مبارزه می‌کرد، بودند. از آثار «داریو فو» که به زبان فارسی ترجمه شده است می‌توان به «اسرار کمدی»، «مرگ تصادفی یک آنارشیست»، «حساب پرداخت نمی‌شه!» و «نگهبان تقاطع جاده و راه‌آهن» اشاره کرد.

«داریو فو» و آثارش همیشه در قلب کارگران و توده‌های ستمدیده و مبارزین راه رهایی، جای خواهند داشت. ■

* این مطلب تلخیصی است از چندین مطلب برگرفته از اینترنت و شبکه‌ی اجتماعی تلگرام

آتش به اوضاع و مسائل گوناگون جامعه و جهان می‌پردازد. تضادهای طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی که زیر پوست جمهوری اسلامی جاری است را بر می‌شکافد. می‌کوشد راه حل ریشه‌ای هر یک از این تضادها را تبلیغ کند و روابط و روش‌های آلترناتیو انقلابی را پیش بگذارد.

آتش مخالف بی چون و چرای دنیای وارونه سرمایه‌داری است. با همه رنج و جنون و زشتی‌هایش، از اشغالگری امپریالیستی و جنگ‌های ناعادلانه گرفته تا بنیادگرایی مذهبی و نژادپرستی، از نابودی محیط زیست گرفته تا تجارت سکس و کار کودکان.

آتش فرهنگ عقب‌گرا و مخدری که بر افکار جامعه سنگینی می‌کند را به چالش می‌گیرد. علیه عادت است و بی تفاوتی. علیه بی فکری است و باور به قضا و قدر. علیه دست روی دست گذاشتن است و علیه گلیم خود را از آب بیرون کشیدن به قیمت له کردن بقیه.

دانشجویان متحد شوید، دانشگاه نیازمند دگرگونی است!



شهریور و مهرماه امسال، با شروع سال تحصیلی ۱۳۹۵ شاهد داغ شدن حرکت‌های اعتراضی دانشجویان در دانشگاه‌های بزرگ شهرهای مختلف بودیم. این اعتراضات که علیه قوانین ظالمانه‌ی سنوات شکل گرفت، به دنبال فراخوان و حمایت شوراهای صنفی دانشجویی هدایت شد و همراه بود با شعارها و بیانیه‌هایی که وزارت وقت را در وضع موجود متهم می‌کرد به‌علاوه اعتصاب غذا و اعتصاب در دفتر رئیس دانشگاه صنعتی شریف.

جنبش دانشجویی در دهه‌ی ۸۰ با امنیتی شدن فضای دانشگاه رو به افول گذاشت و در سال ۸۸ تیر خلاص خورد و با زندانی شدن فعالین دانشجویی، چهار سال فعالیت نداشت. پس از روی کار آمدن دولت «تدبیر و امید» مصلحت نبود که خفقان دوره‌ی قبل ادامه یابد و تدبیر بر این شد که فضای خفته‌ی دانشگاه‌ها را در گرداب تأمین معیشت گرفتار کنند. تاریخ جنبش دانشجویی گواه این است که هر زمان دانشجویان دانشگاه‌های دولتی دست به اعتراض می‌زدند، دانشجویان دانشگاه آزاد، بی‌خبر از هر ماجرای به دنبال اتمام درس‌ها و رهایی از قید و بند شهریه‌ها بودند. دولت «تدبیر و امید»، چاره‌ی کار را این‌گونه فهمید که برای معمای دانشگاه، دانشجویان دانشگاه‌های دولتی را نیز همانند دانشجویان دانشگاه آزاد درگیر همین مسئله کند.

قانون سنوات در آیین‌نامه ۹۳/۱۲/۱۶ به دانشگاه‌ها ابلاغ شد. بر طبق این آیین‌نامه، سنوات مجاز برای تحصیل دانشجویان در مقطع کارشناسی چهار سال در نظر گرفته شده است و دانشگاه اختیار دارد در شرایط خاص و با تصویب شورای آموزشی دانشگاه تا دو نیمسال این مدت را تمدید کند. در این آیین‌نامه دانشجویان موظف به پرداخت هزینه افزایش سنوات طبق تعرفه مصوب هیئت امنای دانشگاه خواهند بود. این قانون

برای کارشناسی ارشد سقف مجاز را دو سال و برای دکتری نیز چهار سال می‌داند و برای این مقاطع تحصیلی نیز قوانین سنوات غیر مجاز مانند دوره کارشناسی است. ظاهر قضیه این است که منافع مالی دانشگاه‌ها حکم می‌کند که دانشجو فکر نکند، جایی نرود، حرفی نزند، درس بخواند، تسویه حساب کند و به نیروی بیکار بازار کار به‌پیوندد! اما همان‌طور که پیشتر گفتم اصل ماجرا در کنترل فعالیت‌های دانشجویی است. این شرایط جو دانشگاه‌ها را در سال‌های اخیر به یک محیط آموزشی بسیار خشک بدل ساخته و دانشجویان اغلب برای کسب رتبه‌های بالای آموزشی در رقابت به‌اصلاح علمی گرفتارند. این شرایط به اندازه‌ای است که برخی اساتید نیز از تبدیل شدن جو دانشگاه‌ها به جو دبیرستانی و باقی ماندن دانشجویان در کسوت یک دانش‌آموز گلایه می‌کنند.

در هفته‌نامه‌ی انجمن اسلامی دانشگاه شریف، به قلم مهدخت ارشدی، مقاله‌ای خواندم که در بخشی از آن آمده: «شاید بتوان گفت دوران دانشجویی فرصتی بی‌بدیل و نو برای طرح چراها و تلاش برای یافتن چگونگی هاست. چراهایی که با بدست آوردن "شناخت" شکل می‌گیرند. دوران دانشجویی فصل رویش تفکر و زیستن با دغدغه‌هایی اصیل‌تر در افق‌های نو است و بدون اغراق باید بگویم برای بسیاری در دانشگاه، این دوران آغاز تولدی دوباره بوده است. ... نقش اصلی دانشجو را باید در تمدن‌سازی دانست. در نگاه عمیق و در پویایی و فریاد عدالت‌خواهان‌هاش، در صراحت بیانش برای اصلاح جامعه و در ذهن خلاق و مبتکرش.»

از این حرف‌ها که نقش اصلی دانشجو تمدن‌سازی است و صراحت بیان برای اصلاح که معلوم نیست منظور چیست که بگذریم، خانم ارشدی که در انتهای مقاله فهمیدم دانش‌آموخته‌ی دکتری سال ۹۳ هستند، اگر بدون وقفه ادامه‌ی تحصیل

داده باشد، حتما ورودی سال‌های آغازین دهه‌ی ۸۰ در مقطع کارشناسی بوده است. در آن زمانی که سنوات کارشناسی دانشجویان روزانه تا ۷ سال یعنی ۱۴ ترم بود. در آن دوره بود که بسیاری از دانشجویان برای یافتن چگونگی‌ها از روز اول ورود به دانشگاه در تشکلهای دانشجویی چپ و مبارز کسب شناخت می‌کردند و چالش‌های خطی میان گروه‌های دانشجویی جنبش دانشجویی را ارتقا می‌بخشیدند. امروزه که سنوات کارشناسی به ۸ ترم کاهش یافته‌است و معدل در استخدام و ورود به سطوح بعدی ملاک عمده‌ای شده، دانشجویان از روز اول ورود به دانشگاه، در تلاش برای کسب نمرات بالا برای معدل‌های درجه‌ی A هستند و زود درس‌ها را پاس می‌کنند تا فارغ التحصیل شوند و درگیر هزینه‌های دانشگاهی نباشند. در این شرایط نباید به دانشجویان جدید الورد تلنگر بزنیم که از یک دانش‌آموز به دانشجو تبدیل شوند، در این برهه‌ی زمانی باید به حاکمیت اولتیماتوم دهیم که با این روش دانشگاه‌ها از علم تهی خواهند شد و با متحد کردن جنبش دانشجویی به جای اعتراض به شرایط سنوات و کوتاه آمدن در برابر وعده‌های بی‌نتیجه‌ی مسئولین برای زنده‌نگه‌داشتن پایگاه علمی کشور، تجمع و راهمایی‌های سراسری ترتیب دهیم، مقاله بنوسیم و بذر امکان و ضرورت تغییر رادیکال و اساسی در وضع موجود را در میان دانشجویان منتشر کنیم.

چرا اعتراضات سه روزه‌ی دانشجویان دانشگاه شریف که شعار می‌دادند «خواسته اجابت نشه/شریف قیامت میشه» با وجودی که خواسته‌ی آنها لغو بی‌قید و شرط سنوات ظالمانه بود، اجابت نشد اما قیامت هم نشد؟! تنها چیزی که از طرف شورای صنفی اعلام شد این بود که نتیجه‌ی مذاکرات دادن وام به دانشجویان سنواتی است و دانشجویان فارغ التحصیل قبل از سال ۹۳ از قوانین سنوات معاف هستند. آیا این نوع برخورد با مسئله از سوی مسئولین و نمایندگان آنها دامن زدن به تفرقه در بدنه‌ی دانشجویی و سازشکاری در برابر حکومت نیست؟ آیا پرداخت وام، بار هزینه‌های مالی را از دوش دانشجویان بر می‌دارد یا آن‌ها را مقروض می‌کند؟ می‌دانیم که در سال‌های اخیر عدم بازپرداخت وام، دانشجویان را از بعد قضایی درگیر می‌سازد، زیرا صندوق رفاه دانشجویان با بانک مرکزی وارد تعاملاتی شده‌است که دانشجویان بدهکار به صندوق رفاه را به‌مثابه بدهکار بانکی قلمداد می‌کند.

اعتراضات سه روزه‌ی دانشجویان

دانشگاه شریف و اعتراضات دیگر دانشجویان که اخبار آن‌ها در رسانه‌های دولتی نیز منعکس شد، گمان دیگری در ذهن افرادی چون من شکل می‌دهد. این اعتراضات که نشان حرکت‌های صنفی دانشجویی را با خود یدک می‌کشیدند، بسیار کنترل شده بود و به غیر از روز دوم در دانشگاه شریف که دانشجویان به صورت خودجوش تا خیابان مقابل دانشگاه نیز آمدند، نمایشی برای دولت القا کند که جنبش دانشجویی به قوت خود باقی است و دولت «تدبیر و امید» برای اعتراضات دانشجویی گوش شنوا دارد. دیگر از ستاره دارشدن و غیره خبری نیست. ببینید که ما اجازه می‌دهیم دانشجویان پلاکارد به دست به اعتراض بزنند و قوانین حقوق بشر جهانی در ایران حکم فرماست. دانشجویان اصلاح طلب پیرو خط رفرمیستی نیز از این جو بهره خواهند برد و صدای اصلاحات آنها جهان را پر خواهد کرد، همان‌طور که در غرقه‌های استقبال از دانشجویان جدیدالورود از نمادهای اصلاح‌طلبی به وفور استفاده شد. سوال این است اصلاحات شرایط موجود را در چه جهتی اصلاح می‌کند؟ آیا خط اصلاح طلب با پولی شدن با خصوصی سازی و اقدامات سرمایه‌داری نئولیبرالیستی همراه نیست؟ آیا خط اصلاح‌طلب قوانین شریعت را که در جهت زدودن علم و رواج خرافه است قبول ندارد؟ اقدامات اصلاح‌طلبان در بهترین حالت، دانشگاه‌ها را در جهت تبدیل شدن به پردیس‌های خودگردان هدایت می‌کند تا طبق روند و قانون یک نظام طبقاتی و پُر از تبعیض، فراگیری علم و فناوری به طبقات بالای جامعه محدود شود و سایر افراد جامعه به ذخیره‌ی آزاد نیروی کار بدل شده و سودآوری صاحبان کسب و کار را تأمین کنند.

اگر برای دگرگونی ساختار امروز که بر نظام آموزش حکم فرماست تلاش نکنیم، اگر برای زنده‌نگه‌داشتن دانشگاه‌هایی ضدخرافه و به‌عنوان سنگر مبارزاتی گام برنداریم، اگر جنبش دانشجویی سیاسی و رادیکال در مخالفت با کلیت نظام و با افق رسیدن به یک جامعه‌ی انقلابی به راه نیندازیم، هر کاری هم کنیم نهایتاً در جهت سیاست‌ها و منافع این جناح و آن جناح حکومتی خواهد بود و تقویت سلطه ارتجاع. جنبش دانشجویی در اتحاد با جنبش‌های مردمی خواهد توانست نه تنها بدنه‌ی دانشجویی را رها سازد که در راه رهایی بشریت گام بردارد. ■

نسیم ستوده



پرزه‌های معلق در هوا

در یکی از روزهایی که همه روزه کارگران قالبیافی‌ها آن‌جا در حال استثمار شدند، به یکی از توابع شهرستان "اسفراین" می‌رویم، وارد کارگاهی در زیرزمین می‌شویم که کارگرهای آن‌جا پرزه‌های معلق در هوا را با هر دمی که فرو می‌برند خبر از ساعات طولانی کار، پا درد، کمر درد، تنگی نفس، ریه درد و سرفه‌های ناجور می‌دهد. چند تا از کارگران سل گرفته اند. یا آنقدر از جایشان تکان نخورده اند که خونشان خشکیده است.

....

سعی می‌کنیم دور از چشم کارفرما از شرایط کارشان سؤال کنیم.

شما روزی چند ساعت پشت دار

قالی می‌نشین

■ روزی دوازده تا چهارده ساعت

راضی هستی؟

می‌گوید: خدا را شکر کارفرمای ما خیلی خوب است!

چقدر حقوق می‌گیری؟

■ اگر روزی دوازده ساعت کار کنیم چند هزار تومان مزد می‌دهد.

....

کارفرمایش نزدیک به ما ایستاده و با دقت همه چیز را زیر نظر دارد. گاهی هم لازم می‌داند که خودش هم وارد بحث شود: بستگی به کارشان دارد، بعضی روزها مزدشان سه هزار و پانصد تومان هم می‌شود. این کارگران زن حتی به مزد سه هزار تومان در ازای دوازده ساعت کار هم چنان محتاج‌اند که حضور کارفرما می‌ترسانندشان، مبدا کلامی خلاف میل او بگویند. عجیب است اما به طرز هولناکی واقعیت دارد. چاره‌ای برای ما نمی‌ماند جز اینکه جایی دیگر به سراغشان برویم.

زنی که توی کارگاه برای داشتن چنین کارفرمایی خدا را شکر می‌کرد، اینک در خانه‌اش کنار شوهرش نشسته است.

■ دو سال پیش چندتا از خانم‌های قالبیاف را جمع کردم و قرار شد خودمان کارگاه راه بیندازیم و کنار هم کار کنیم. برنامه داشتیم که جفت‌بافی کنیم و بیشتر

وقت بگذاریم که کار بهتر بشود. توی شهرمان کسی برای ما دارقالی نمی‌زد، نخ نمی‌فروخت. همه وسایل را از واسطه‌ها گران‌تر خریدیم. طلاهایمان را فروختیم و بعضی از خانم‌ها که طلا نداشتند وسایل خانه‌شان را فروختند یا قرض گرفتند و دارها را زدیم. سه ماه شبانه روز کار کردیم. روزی هجده ساعت حتی... تقریباً کار تمام شده بود. یک روز صبح زود که آمدیم کارگاه دیدیم انگار که مغول‌ها حمله کرده باشند. شبانه با چاقو و قیچی افتاده بودند به جان فرش‌ها و ریز ریز کرده بودند. هر تکه اندازه یک کف دست. می‌دانستیم کار چه کسی است. اما چه کار می‌کردیم؟

....

به یاد لبخند زورکی کارفرمایشان می‌افتیم؛ وقتی گفت: این سرمایه‌ای که من برای تولید و کارآفرینی گذاشتم، اگر توی بانک خوابانده بودم سود بیشتری نصیب می‌شد.

پس چرا سراغ این کار آمدید؟

گفت: فقط به خاطر این است که یک نانی سر سفره این زن‌های بی‌نوا بگذارم!!

....

از او می‌خواهیم اگر می‌شود برود و چند نفر از همکاران خود را صدا بزند تا با آن‌ها هم صحبتی داشته باشیم. زن می‌رود سراغ همکارانش. خانه‌هایشان نزدیک به هم است. در این فاصله از شوهرش می‌پرسیم:

یعنی به هیچ طریقی نمی‌شود جلوی این دارودسته ایستاد؟

■ این‌ها هم نباشند یک دارودسته دیگر. فرش دست این‌هاست و دست این‌ها هم توی دست هم است.

شاید بگوئید برای یک همچنین سرمایه‌داری چه اهمیتی دارد که یک زن با پول خودش قالی ببافد؟ اما این‌ها می‌دانند که اگر اولی از راه خودش برود باقی هم دنبالش می‌آیند. به خاطر همین همه راه‌های قالی بافی شخصی را بسته‌اند. بالاخره یک جای کار همیشه لنگ این دارودسته‌هاست. از زمان برپا کردن دارقالی

تا وقت بافتن و خرید نخ و آخر سر هم قیچی زدن و جلا دادن و حتی فروختن، این‌ها با هم‌اند. در هر کدام از این مراحل اگر کار پیش این‌ها گیر کند، سرمایه نابود شده است.

....

زنان کارگر وارد می‌شوند و دورتا دور اتاق می‌نشینند. مردهایشان هم می‌آیند و گاهی از پشت شیشه نگاهمان می‌کنند. مرد صاحب خانه تعارف می‌کند و بقیه دستی تکان می‌دهند و می‌روند.

می‌پرسیم:

چرا برای خودتان کار نمی‌کنید؟

- سرمایه این کار حدود چهار صد پانصد هزار تومان است و سودش هم بد نیست.

چرا نیروی کارتان را ارزان می‌فروشید؟

زن‌ها به هم نگاه می‌کنند. یکی از آنها می‌گوید:

■ اگر بخوایم برای خودمان کار کنیم نخ را گران حساب می‌کنند. هیچ وقت هم به اندازه‌ای که لازم داریم نمی‌فروشند. مثلاً چند کیلو می‌دهند و بعد می‌گویند بیاف، نخ‌ها که تمام شد بیا دوباره بخر. وقتی نخ تمام شد می‌گویند از این نخ تمام کرده‌ایم چون می‌دانند از جای دیگری نمی‌شود نخ تهیه کرد.

دیگری توضیح می‌دهد:

■ رنگ هر رنگریزی با رنگریزی دیگر فرق دارد. مثلاً هیچوقت دوتا "لاکی" عین هم نیستند. یکی سیر تر است و یکی کم رنگ‌تر. لاکی‌های یک قالی حتماً باید از یک رنگریزی باشند وگرنه توی کار نشان می‌دهد و قالی را دورنگ می‌کند. قالی هم که دورنگ شد به یک پنجم قیمت می‌خرند؛ اگر بخرند.

زن صاحبخانه رو به یکی از زن‌ها می‌گوید: شما بگو!

....

■ شوهرم "مقنی" بود. توی چاه ماند و مرد. تا وقتی بود نمی‌گذاشت قالی ببافم. بعد از مرگش برای خرج زندگی چند تکه طلا فروختم و دار قالی زدم. چند ماه برای خودم کار می‌کردم و وقتی کار به نصفه رسید یکی از رنگ‌هایم تمام شد. سراغ همان نخ فروشی که نخ‌هایم را از او خریده بودم رفتم اما با این‌که نخ‌ها را توی مغازه دیدم، گفت: ندارم. چند وقت کارم را خواباندم و دائم می‌رفتم و می‌آمدم اما نخ نمی‌فروخت. آخر سر التماس کردم و گفتم من با این قالی نان دو تا بچه یتیم را می‌دهم. گفت من که با شما دشمنی ندارم. اگر به شما نخ بفروشم من را از نان خوردن می‌اندازند. از روی ناچاری قالی نصفه را به صاحب یکی از شرکت‌ها فروختم که به اندازه پول دار و نخ‌ها، خرید

■ زن دیگری می‌گوید کارگاهی که

واقعیت کمونیسم چیست؟

چیان چین

رهبر کمونیست جسور و پیشگام دانای رهایی بشریت

شب پنج اکتبر ۱۹۶۷ ارتشیان به محل اقامت چیان چین ریختند. سرهنگ مسئول عملیات فریاد زد: «شما توقیف هستید» و چیان چین غرید، «جسد صدر مائو هنوز گرم است و شما جرات کودتا به خود می‌دهید.»

چهل سال پیش، مرگ مائوتسه دون، کمونیست‌ها و انقلابیون سراسر جهان و صدها میلیون تن از مردم چین و سایر کشورهای جهان را اندوهناک کرده بود اما رویزیونیست‌های چین به وجد آمده و آماده گرفتن قدرت شدند. آن‌ها با تکیه بر قدرتی که در حزب کمونیست چین و دیگر ارگان‌های قدرت سیاسی (از جمله نیروهای مسلح) داشتند به سرعت دست به کار شدند و طی یک کودتای نظامی رهبران کمونیست کلیدی حزب را دستگیر کردند که در صدر آن‌ها چیان چین و چان چون چیان قرار داشتند.

چیان چین در ده سال آخر حاکمیت سوسیالیستی در چین (از ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۷) یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست چین بود. مائوتسه دون، همسر وی بود. چیان چین به مدت پانزده سال زندانی رویزیونیست‌هایی بود که به سال ۱۹۷۶ قدرت را در چین گرفته و سرمایه داری را در آنجا احیاء کردند. او در ۱۴ مه ۱۹۹۱ به طرز مشکوکی در اسارت جان باخت.

رویزیونیست‌ها به مدت ۴ سال جرات محاکمه چیان چین را نداشتند. در این مدت به تحکیم قدرت پرداختند، ده‌ها هزار تن از کمونیست‌ها و کارگران و روشنفکران انقلابی که به قدرت رویزیونیست‌ها گردن نگذاشته بودند را دستگیر و اعدام کردند؛ حزب و ارگان‌های دولتی و ارتش سرخ را به طور کامل از وجود پیروان مائو پاک کردند. آن‌ها بالاخره در سال ۱۹۸۰ تصمیم گرفتند برای چیان چین و رفیق نزدیک او چان چون چیان محاکمه‌ای علنی بر پا کنند. برای این کار تدارک عظیمی دیدند. ۳۵ قاضی و ۶۰۰ تماشاچی دست‌چین شده که

ادامه در صفحه بعد

ادامه در صفحه ۸



شورشگری سنت شکن

هنگامی که دختر جوانی بود، تن به بستن پاهایش نداد. او از همان زمان یک شورشگر بود. چیان چین در کشوری بزرگ شد که توسط قدرت‌های امپریالیستی تقسیم شده بود؛ طی روزهای فقر دهشتناک که به‌قول مائو، «درختان نیز چون مردم برهنه بودند زیرا مردم برگ‌ها را می‌خوردند» و «زنان دهقان آرزو داشتند بمیرند و در کالبد سگ تناسخ بیابند تا رنج کمتری متحمل شوند.»

در فوریه ۱۹۳۳ به عضویت حزب کمونیست چین درآمد. در همان زمان از سوی حزب، به‌عنوان معلم کلاس اکابر کارگران و دهقانان مشغول به‌کار شد و در عین حال به کارگران بافندگی و نساجی، تولید کفش و دخانیات، درس تئاتر و موسیقی می‌داد. یکی از کارگران دخانیات تعریف می‌کند که پیش از او هیچ‌کس حاضر نبود به کارگران خسته بازگشته از کار درس آواز بدهد.

در سال ۱۹۳۴ به‌هنگام بازگشت به شانگهای با یک رفیق دیگر توسط پلیس دستگیر شد و نسخه‌هایی از یک مجله‌ی ممنوعه نزد آنان پیدا شد. گروه حزبی در شانگهای بلافاصله دست به اقدام زد و با دادن رشوه به نگهبانان و تهیه‌ی لباس عادی، آن‌ها را از زندان فراری داد. اما کمی بعد او را دوباره دستگیر کردند و به مدت هشت ماه در زندان نگه داشتند.

بعد از آزادی فعالیت هنری خود را در سطحی محدودتر و با نام «لان پین» که به‌معنی سبب آبی رنگ است، از سر گرفت.

در همین دوره است که از نقش سنتی زن در سناریوها و متون نمایشی انتقاد می‌کند. به‌قول یکی از همکاران وی در آن دوره: او مخالف شخصیت زن احساساتی و حوصله سر بر فیلم‌ها بود. زنی که خنده‌های احمقانه و عصبی می‌کرد و آن قدر ظریف بود که در باد می‌شکست. زنی که همواره برای سرپا ایستادن محتاج یک مرد بود.

به سال ۱۹۳۸ از حزب تقاضای انتقال به «ینان» "منطقه‌ی پایگاهی که تحت رهبری مائوتسه دون برقرار شده بود را کرد. در آن جا آموزش‌های سیاسی - ایدئولوژیک و نظامی را با جدیت و علاقه دنبال می‌کند. در این‌جا بود که مائوتسه دون و چیان چین با یکدیگر آشنا شدند. مائو علاقه زیادی به نمایشنامه، کنسرت، شعر و هنر داشت. او معتقد بود هنر و ادبیات نقش بزرگی در خلق افکار عمومی بازی می‌کنند و هنر باید در خدمت آرمان‌های انقلابی قرار گیرد. از این جهت او توجه خاصی

بسیاری از آنان در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی مورد انتقاد قرار گرفته بودند، در دادگاه حضور داشتند. جریان دادگاه به تلویزیون‌های سراسر جهان مخابره می‌شد. حکام ارتجاعی چین به واقع امیدهای زیادی به پیروزی خود در این کارزار تبلیغاتی داشتند. اما چیان چین و جان چون چیانو نیز آماده بودند تا طرح‌های آنان را نقش بر آب کنند. آنان سازش ناپذیر، پیشنهاد تقاضای عفو را قاطعانه رد کردند و حاضر نشدند به هیچ وجه و اندازه خط مائو تسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را مورد انتقاد قرار دهند.

رویزیونیست‌ها در واقع می‌خواستند انقلاب فرهنگی را به محاکمه بکشند. چیان چین و جان چون چیانو قصد داشتند تا آخرین نفس از آن دفاع کنند، رویزیونیست‌ها را افشا کرده و کاری کنند که توده‌های انقلابی چین و سراسر جهان بفهمند که در چین چه واقعه‌ای رخ داده است.

چیان چین در زندان بسیار قدیمی "کوئین چن" زندانی شد و طی ۱۵ سال حبس اکثراً در سلول انفرادی بسر برد. او در بیشتر این ۱۵ سال حق صحبت کردن به‌جز در زمان بازجویی نداشت. "لی‌نا" دخترش تنها کسی بود که اجازه داشت با وی ملاقات کند. چیان چین در زندان به نوشتن مقالات سیاسی در افشای رژیم رویزیونیستی می‌پرداخت. او درخواست کرد نظراتش را طی یک مباحثه علنی در دوازدهمین کنگره حزب در تابستان ۱۹۸۲ ارائه دهد. حکم مرگ او در سال ۱۹۸۳ به حبس ابد تخفیف یافت. طبق برخی گزارشات، اعلامیه‌ای در خیابان‌های پکن و شانتون در دفاع از انقلاب فرهنگی پرولتاریایی و محکومیت رهروان سرمایه داری صاحب قدرت پخش شد. گفته می‌شود که متن اعلامیه را چیان چین نوشته و به بیرون از زندان فرستاده بود.

به فعالیت‌های هنری و کادری‌های هنرمند حزب می‌کرد. در رابطه با چیان چین، مائوتسه دون درک عمیق‌تری از مسائل مربوط به عرصه هنر و ادبیات کسب کرد و سراسر عمر مشترکشان در این زمینه از چیان چین تاثیر گرفت. چیان چین تبدیل به یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست چین و به واقع برجسته‌ترین زن تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی شد. اما حتی در صفوف حزب کمونیست، مردان و زنانی بودند که از فکر تبدیل زنی به یک رهبر انقلابی قدرتمند هراس داشتند. او همواره باید سخت مبارزه می‌کرد تا این کیفیتش به رسمیت شناخته شود.

در سال ۱۹۴۷، هنگامی که جنگ داخلی علیه قوای چانکایشک در می‌گیرد، به‌عنوان مشاور سیاسی رسته‌ی سوم قوای کمونیست انتخاب می‌شود و در کنار مائو و گردان «شنسی شمالی» به نبرد می‌پردازد. در این‌جا با زنان دهقانی روبرو می‌شود که فریاد می‌زنند: ما هم به اندازه‌ی مردان قوی هستیم. ما را مسلح کنید! پس از قریب بیست سال جنگ درازمدت توده‌ای، انقلاب به پیروزی می‌رسد. در بیانیه‌ی اعلام پیروزی مائوتسه دون اعلام می‌کند «چین به‌پا خاسته است!» صدها میلیون نفر زنجیرهای بردگی را پاره کرده و نیمی از آنان زنان بودند. جنبش بزرگی برای رهایی زنان از اسارت ایده‌ها و سنت‌های کهنه به‌راه می‌افتد. ازدواج‌های اجباری غیر قانونی و به زنان حق طلاق داده و تعدی و اجحافات مردان بر زنان به‌شدت تقبیح و طرد می‌شود. در این مبارزات چیان چین به‌مثابه یک رهبر مهم تجلی می‌کند و بیش از پیش آبدیده می‌شود.

نبرد در عرصه هنر و ادبیات

بعد از پیروزی انقلاب به‌سال ۱۹۴۹، پیگیرانه به‌کار در عرصه‌ی هنر و ادبیات پرداخت و آثاری که در آن مقطع با محتوای بورژوائی یا فئودالی خلق می‌شد را به نقد کشید. شعاری که او در برابر هنرمندان جلو می‌گذاشت چنین بود: انقلابی شوید نه چیز دیگر!

در دهه‌ی ۶۰ چیان چین به‌دلیل بیماری در شانگهای بستری بود. او در این مدت به دیدن نمایشنامه، فیلم و دیگر تولیدات هنری پرداخت. مشاهداتش آزار دهنده و شوک آور بودند: بسیاری از آثار هنری در تضاد با اهداف جامعه‌ی سوسیالیستی قرار داشته و افکار کهنه، عادات، ارزش‌ها و رفتار طبقات استثمارگر سرنگون شده را تبلیغ می‌کردند. خلاصه او فهمید صحنه‌ی هنر در اشغال نیروهایی است که مخالف محو امتیازات و نابرابری‌ها

هستند. او این را «هنر مرده‌ها» نامید. در تابستان ۱۹۶۴، چیان چین سخنرانی مشهور خود در جشنواره اپرای پکن را ایراد کرد: «صحنه اپرای ما توسط امپراطوران، شاهزادگان، ژنرال‌ها، وزرا، دانشمندان، و از این‌هم فراتر، توسط ارواح و هیولاها اشغال شده است... در کشور ما بیش از ۶۰۰ میلیون کارگر و دهقان و سرباز وجود دارد در حالی که شمار زمین‌داران، دهقانان ثروتمند، ضد انقلابیون، عناصر بد، راست‌ها و عناصر بورژوا قلیل است. آیا ما باید به این شمار قلیل خدمت کنیم و یا به آن ۶۰۰ میلیون نفر؟ ...»

رویزیونیست‌ها از انتشار این سخنرانی در مطبوعات جلوگیری کردند. رویزیونیست‌هایی که در مقامات بالای حزبی قرار داشتند به ضدیت و حمله شخصی به چیان چین پرداختند. از لیوشائوچی رئیس جمهور چین تا شهردار پکن. وی در مقابل طرح چیان چین برای خلق آثار نمونه‌ی انقلابی ابراز داشت: «اصلاً این نمونه‌ها چیستند؟ من مدت‌هاست که امور هنری را رهبری می‌کنم اما تا به حال عبارت نمونه‌سازی به گوشم نخورده است.» اما چیان چین از هیچ‌کدام از این گردن کلفت‌های حزبی نهراسید. تلاش‌های خستگی ناپذیرش حمایت توده‌ای کسب کرد.

رهبری توده‌ها در نبردی تاریخ ساز

سال‌ها مبارزه‌ی سخت و خلاف جریان رفتن، چیان چین را برای یکی از عظیم‌ترین مبارزات طبقاتی عصر ما آماده کرد. موضوع مرکزی انقلاب فرهنگی عبارت از این بود که آیا پرولتاریا قدرت دولتی را حفظ خواهد کرد یا بورژوازی آن‌را از پرولتاریا خواهد ربود و چین هم مانند شوروی عقب‌گرد کرده و آشیانه و پایگاه زالوها و تبه‌کاران خواهد شد.

در اواسط سال ۱۹۶۶، چیان چین از جانب مائو به عضویت گروه رهبری کننده‌ی انقلاب فرهنگی درآمد. امواج مبارزات توده‌ها بر قدرت رویزیونیست‌ها ضربات سهمناکی وارد آورد و کمونیست‌ها را در موقعیت ایدئولوژیک سیاسی برتری قرار داد. اما رهروان سرمایه داری با تحولاتی که در عرصه‌ی اقتصاد، آموزش، بهداشت و فرهنگ و هنر انجام می‌شد مخالفت می‌کردند و در پی آن بودند با «خوابیدن تب انقلاب فرهنگی» دوباره بوروکرات‌ها و متخصصین را صاحب امتیاز کرده و توده‌ها را به حاشیه و به‌مقام تولید کنندگانی صرف باز گردانند. چیان چین در مقابله با این تلاش‌ها و ادامه‌ی

پرزهای معلق در هوا

شما دیدید یک بخش کوچکی از کارهای این شرکت‌های قالی‌بافی است. اکثر کارگران توی خانه برای این شرکت‌ها کار می‌کنند. آنها توی خانه‌های ما دار قالی می‌زنند و در ازای هر پود "سی صد و هفتاد هزار" تومان مزد می‌دهند. کار که تمام شد قالی را جمع می‌کنند و می‌برند. ادامه می‌دهد، من و سه تا از دخترهایم توی خانه برای این شرکت قالی می‌بافیم. یکی هفت ساله و یکی ده ساله و یکی هم یازده ساله. وقتی از مدرسه می‌آیند پشت دار قالی می‌نشینند تا وقت غروب. موقع برنامه کودک تلویزیون استراحت می‌کنند و بعد از آن دوباره کار می‌کنیم تا شب. نوبتی می‌روند و مشق‌هایشان را می‌نویسند و می‌آیند.

■ دیگری رو به جمع زنان می‌گوید فاطمه خانم یادتان هست؟ خودش می‌گوید: شوهرش معتاد بود. کار نمی‌کرد. خرج خانه را این زن با قالی بافی می‌داد. یکبار حال شوهرش خیلی خراب می‌شود و شروع می‌کند به داد و فریاد و کتک زدن زنش. زن هم فرار می‌کند خانه همسایه. چند ساعت بعد که می‌آید می‌بیند شوهرش تارهای قالی نیمه کاره را قیچی زده و قالی را از دار جدا کرده و برده بفروشد. با تعجب می‌پرسم: فروخت؟ زن‌ها سرتکان می‌دهند. به قدر یک زیرانداز فروخته بود، ده هزار تومان.

زن صاحبخانه می‌گوید: صاحب قالی یک شرکت بود. فاطمه خانم پانصد هزار تومان بدهکار شد. شش ماه مجانی برای شرکت کار می‌کرد.

بیماری‌های شغلی زنان قالیباف

در این گزارش سخنان زنان قالیباف را از دردهای ناشی از کارشان منعکس نکردیم. در عوض به سراغ دکتر "م - خ" رفتیم که تحقیقاتی درباره قالیبافان انجام داده است. او معتقد است: علیرغم بررسی‌های همه‌گیرشناسی متعددی که بر روی بیماری‌های گوناگون (اعم از مسری یا غیر قابل سرایت) در گروه‌های مختلف اجتماعی انجام شده؛ اما این گروه از کارگران یعنی دختران و زنان جوانی که تحت شرایط بسیار نامناسب بهداشتی به کاری سنگین و طاقت فرسا همچون قالی بافی مشغول هستند در معرض ابتلا به ناهنجاری‌های عفونی و غیرعفونی متعددی قرار دارند، بیماری‌های تهدید کننده دختران قالی باف شاغل در کارگاه‌ها را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد. گروه اول "عفونت‌های قابل سرایت" هستند که مربوط می‌شود به کار در شرایط غیر بهداشتی فاقد تهویه مناسب و محیط و فضای کار آلوده کننده. گروه دوم "بیماری‌های متابولیک، روماتیسمی و استخوانی - مفصلی غیر ارثی" هستند که

بیشتر در ارتباط با نوع تغذیه و شیوه و چگونگی وضعیت کاری کارگران (ساعات یکنواخت بی حرکتی، تمرکز بر روی کار و فشار بر مهره‌های کمری، پستی و گردنی و کار سنگین و مداوم با دست و انگشتان) حادث می‌شود.

گروه اول یعنی "عفونت‌های قابل سرایت" دختران نوجوان در حول و حوش سنین بلوغ، در مناطقی از ایران که آلودگی سل شایع است (همانند فرزندان مادران مبتلا به سل ریوی خلط مثبت) گروه بسیار پرخطری از لحاظ ابتلا به عفونت اولیه سل محسوب می‌شوند. شرایط کاری این گروه از کارگران - دختران جوانی که ساعات مستمر در محیطی بدون تهویه مناسب، و در تماس طولانی مدت و مداوم با یکدیگر مشغول به کار هستند - آنان را به شدت مستعد ابتلا به عفونت اولیه سل می‌کند (که ممکن است علامت‌دار باشد و به صورت تب و تعریق و ضعف و سرفه‌های مزمن بروز کند؛ و یا به کلی فاقد علائم حاد باشد و آنان را سال‌ها بعد به اشکال مختلف سل ریوی، استخوانی، مغزی، مفصلی، شکمی، پریکارد، ارادری تناسلی، و سایر انواع مبتلا کند و مشکلاتی همچون نازائی، تخریب استخوانی و حتی فلج اندام تحتانی، عفونت مغزی و در نهایت مرگ را بدنبال داشته باشد).

اگر در محیطی بسته، فقط یک بیمار مبتلا به سل ریوی وجود داشته باشد، علاوه بر ضرورت استفاده از ماسک مناسب، شش بار تهویه فضای اتاق به محیط بیرون الزامی است که چنین شرایطی عملاً در این محیط‌های کاری ممکن نیست.

سقف کوتاه کارگاه قالی‌بافی (زیرزمین) عدم تهویه مناسب و کافی فضای مورد تنفس حین کار، شیوع بالای بیماری سل در کشور به خصوص در مناطق با سطح درآمد پایین و امکانات بهداشتی ناکافی و همچنین تماس نزدیک و طولانی مدت کارگران با یکدیگر در محیط کار؛ همگی عواملی هستند که احتمال این ابتلا را تقویت می‌کنند. حال آن‌که پیشگیری یا به حداقل رساندن کسب عفونت از طریق تأمین شرایط کاری مناسب، شناسائی بیماران و اقداماتی از این دست، این خطر را به شدت کاهش می‌دهد. به خصوص که اکثر بیمارانی که در چنین محیط‌هایی، تدارک هستند و سرفه می‌کنند؛ بدون بررسی لازم و کافی اولیه، در ابتدا به حساب پنومونی (ذات الریه) معمول گذاشته می‌شوند تا بیماری پیشرفت کند و تازه آن‌گاه - و احتمالاً پس از آلوده کردن عده‌ای از کارگران دیگر - بیمار به مراکز تخصصی ارجاع می‌شود. متأسفانه در چنین مواردی هم طبق دستورالعمل عجیب و غریب کشوری موارد تماس یافته

با بیمار مسلول، تنها در صورتی که کمتر از شش سال داشته باشند، نیاز به پیگیری دارند و در سنین بالاتر فقط در صورت بروز علائم مشکوک به ابتلا سل مورد ارزیابی قرار می‌گیرند.

این پزشک می‌گوید: اما گروه دوم بیماری‌های شایع در میان زنان قالی‌باف "بیماری‌های سیستمیک یا موضعی، و غیر مسری" است. تنها بیماری‌های عفونی و قابل سرایت نیستند که کارگرانی را که در شرایط کاری بسیار نامناسب (از لحاظ تأمین نور و تهویه هوای کافی) مشغول به کار هستند تهدید می‌کند.

در پایان باید گفت: رسیدگی و انعکاس مسائل و مشکلات زنان قالی‌باف که هیچ تکیه‌گاهی ندارند، امری ضروری، حیاتی و یک "واجب عینی" است. این‌ها تنها گوشه‌های کوچکی از شدت ستم و استثمار بر میلیون‌ها توده‌ای است که به راستی در اعماق جامعه زندگی می‌کنند. سرنوشت اینان را بُنی بنام قالی رقم می‌زند؛ بیتی که "دیگران" می‌پرستند. زخم ناشی از داغ قالیبافی بر پیکر جامعه‌ای ما چنان عمیق است که حتی در گوشه‌هایی از هنر و ادبیات معاصر ایران (که معمولاً در آن کمتر به زندگی، کار و مبارزه طبقات تحتانی پرداخته می‌شود) به ثبت رسیده است. ■

امید - مهتاب

متن کامل این گزارش را می‌توانید در وبلاگ آتش بخوانید.

واقعیت کمونیسم چیست...؟

انقلاب فرهنگی (که ده سال طول کشید) و انرژی دمیدن به آن نقشی کلیدی ایفا کرد.

انقلاب فرهنگی به مدت ده سال موفق شد که مانع از کسب قدرت توسط رویزیونیست‌ها شود. در سال‌های نزدیک به مرگ مائوتسه دون راست‌ها مجدداً به مواضع قدرتمندی دست یافته بودند. مائو و یارانش در تدارک نبرد بزرگ دیگری بودند. مائوتیست‌ها در کارخانه‌ها، کمون‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس در عرصه‌های فلسفه، سیاست اقتصادی و فرهنگی، سیاست خارجی و نظامی دست به مبارزه دو خط دامنه داری زدند. این کارزار جهت خلق افکار عمومی و بسیج توده‌ها برای مبارزات بزرگ‌تر بود. راست‌ها نیز تدارک می‌دیدند و این بار از ارتباطات خارجی قدرت مندی نیز برخوردار بودند. مهم‌تر از همه این که روند انقلاب در سطح بین المللی فروکش کرده بود و این مسئله تناسب قوا را در سطح جهانی و چین برای انقلابیون نامساعد می‌ساخت.

پیروان مائو که در شانگهای قوی بودند، برای مقابله با کودتا، بلافاصله طرح قیام مسلحانه‌ای را ریختند. در تاریخ ۸ اکتبر جلسه‌ای از کادرهای رهبری حزب در شانگهای تشکیل شد و طی آن یکی از رفقای نزدیک چان چو چیائو چنین گفت: «باید تدارک نبردی هم‌چون نبرد کمون پاریس را ببینیم. ... حتی اگر نتوانیم نبرد را برای یک هفته ادامه دهیم، پنج شش روز هم کافی خواهد بود تا جهان از آن‌چه در چین می‌گذرد آگاه شود. شورش شانگهای بیابیه‌ای برای تمام جهانیان خواهد بود که بفهمند در چین کودتایی رویزیونیستی رخ داده و در مقابل آن مقاومتی انقلابی نیز سازمان داده شده است.» هر چند این قیام نتوانست به موقع و تمام و کمال به اجرا درآید و سرانجام بعد از درگیری‌های خونین به شکست انجامید اما دیدگاه و انگیزه‌های رهبران حاوی درس‌های مهم ایدئولوژیک سیاسی است. آن‌ها به‌واقع فرزندان شریف کمون‌دارها بودند.

سرنوشت دولت سوسیالیستی در چین و احیای سرمایه‌داری در آن کشور، اثرات مستقیم بر سرنوشت انقلاب ایران نیز داشت. اما کمونیست‌های ایران، آغشته به بیش ناسیونالیستی و کوتاه نظرانه که ربط انقلاب و معضلات نظری و عملی آن‌را با عرصه جهانی و با مسائل انقلاب جهانی نمی‌دیدند، اکثراً در قبال آن سکوت اختیار کردند و در جریان یک نبرد بزرگ میان طبقه بین المللی ما و بورژوازی جهانی که حول سرنوشت انقلاب سوسیالیستی چین جریان داشت، بی طرفی اختیار کردند. این نشانه‌ی عمق انحطاط سیاسی ایدئولوژیکی بود که گریبانگیر جنبش کمونیستی ایران شده بود.

دادگاه چیان چین حمله به انقلاب در سطح جهانی بود. بورژوازی جهانی تلاش کرد بگوید «انقلاب را در میان یک پنجم مردم جهان کشتیم، پس انقلاب به کل مرده است!» هنگامی که چیان چین را کِشان کِشان از جلسه‌ی محاکمه اش بیرون می‌بردند سخنانش را اینطور تمام کرد: «شورش کردن بر حق است! مرگ بر رویزیونیست‌ها به رهبری دن سیائو پین! من از مرگ نمی‌هراسم.» و هنگامی که حکم اعدام خود را شنید فریاد زد: «زنده باد انقلاب!»

توضیح: منبع این نوشته، کتاب «زندگی حماسی چیان چین» است
http://cpimlm.com/chin/۲۰۱۶_chiinchin.pdf
-۱۰_۰۶_۳۴_